

جزوه‌ی درس:

نقش فقاہت در گامِ دومِ انقلاب

آیت الله عبدالحسین خسروپناه دزفولی



@jadah18

ناشر مجازی:



جزوات دروس استادان حوزه

سلام علیکم و رحمه الله. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و مولانا ابی القاسم المصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لا سیما حجه ابن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء.

ایام الله دهه ی فجر را تبریک عرض می کنم خدمت سروران عزیز و هم چنین در آستانه ی چهلمین روز شهادت سردار قلوب، حاج قاسم عزیز هستیم. شهادت این عالم عارف مجاهد را محضر سروران عزیزم تسلیت عرض می کنم. هر چند حاج قاسم با شهادتش یک سعه ی وجودی پیدا کرد که اگر قبل از شهادتش بعضی ها ارتباط کمتری با ایشان داشتند یا اصلا ارتباط نداشتند الان دیگر به راحتی می توانند ارتباط برقرار کرده و بهره ی معنوی ببرند.

در آستانه ی سال گرد بیانیه ی گام دوم هم هستیم. بیست و دوم بهمن سال گذشته مقام معظم رهبری بیانیه گام دوم را خطاب به همه ی ملت و مردم مخصوصا جوانان منتشر کردند. دوستان فرمودند که ما در بحث «نقش فقاقت در گام دوم» یا «جایگاه و کارکرد فقاقت در تحقق گام دوم» صحبتی داشته باشیم. ابتدا اجازه بدهید من دو مقدمه را عرض بکنم و بعد از دو منظر این سوال را توضیح بدهم. یعنی به تعبیری این سوال می تواند منحل به دو سوال شود. و هر کدامش پاسخ مستقلی می طلبد.

خواهشم این است که این مطالب را دوستان هم دقت کنند و اگر مایل بودید یک بار دیگر این بحث را که به زعم بنده تا حدودی پاسخ سوالات شما را می دهد گوش بدهید که بعد اگر نقطه نظری هم بود ما بتوانیم استفاده کنیم.

مقدمه ی اول:

بیانیه ی گام دوم به نظر بنده گوهرش نظریه ی نظام انقلابی است. نظریه ی نظام انقلابی هم در این بیانیه سه رکن دارد: خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی. در واقع مقام معظم رهبری در این بیانیه خواسته است نظریه ی نظام انقلابی را با این سه رکن توضیح بدهد و شعارهای فطری و جهانی اش را هم که آزادی و اخلاق

و معنویت و امثال ذلک است را بیان کرده و بعد بفرماید که این نظریه ی نظام انقلابی توانست در این چهار دهه دستاورد های مهم و عظیمی داشته باشد. دستاورد هایی در زمینه ی علم و پژوهش و صنعت و حتی سنگینی کفه ی عدالت و مقوله هایی از این قبیل. بعد خطاب به جوان ها فرمودند که ولی هنوز به وضع مطلوب نرسیده ایم و فاصله بین واقعیت ها و آرمان ها زیاد است. پس ای جوانان تلاش کنید در هفت توصیه ای که در آخر بیانیه آمده است فرمودند که گام دوم را بردارید. هفت توصیه هم عبارت اند از علم و پژوهش، اخلاق و معنویت، آزادی و استقلال، عدالت و مبارزه با فساد، عزت و روابط عزت مندانه با خارج، سبک زندگی و ... این هفت توصیه هم تاکید این است که جوان ها به میدان بیایند. البته جوان گرایی که آقا هم در بیانیه دارد به معنای پیرزدایی نیست. پس این یک نکته که خیلی خلاصه گفتم که محتوای بیانیه گام دوم چیست.

بیانیه هم باید از اول تا آخر دقیق خوانده شود. چون هم دستاورد های مثبت این چهار دهه را ذکر کرده است و هم نقایصی که در انقلاب ما الان وجود دارد.

این مقدمه ی اول. بنابراین اگر ما بخواهیم این سوال را پاسخ بدهیم باید مخصوصا ناظر این هفت توصیه باید بیان کنیم.

مقدمه ی دوم:

فقه در اصطلاح مصطلح و متعارف حوزه منظور علم فقه است. علم فقه علم استنباط اجتهادی و روش مند احکام افعال مکلفین است از طریق ادله ی شرعی. این تعریفی است که برای فقه ذکر می کنند. معمولا از طریق ادله ی شرعی فقها دو دسته قواعد را استخراج می کنند. یکی قواعد اصولی مثل اصول عملیه و قواعد مباحث الفاظ (اصالت ظهور، قاعده ی عام و خاص و مطلق و مقید) و ... و یک عده ی دیگری قواعد فقهیه هستند. مثل قاعده ی ید، قاعده ی لاضرر، لاحرج و مانند آن. البته یک سری قواعد رجالی هم هست که برای بررسی سند از آن ها استفاده می شود تا بتوانیم روایتی را بر روایت دیگر ترجیح بدهیم.

اما در فقه محقق یک چیز های دیگری هست که در تعریف نیست. مثلا در فقه از طهارت و نجاست اشیا هم بحث می کنیم. مثلا انواع نجاسات گفته می شود. دیگر انواع نجاسات که احکام افعال مکلفین نیست. احکام وضعی اشیا است. پس فقه فقط به فعل مکلف نمی پردازد. به اشیا هم می پردازد. البته وقتی گفته می شود مثلا شیئی نجس است یا طاهر است طبیعتا یک احکام جواز یا عدم جواز تصرف یا استفاده از آن هم به دست می آید. بنابراین هم احکام تکلیفی و هم احکام وضعی نسبت به افعال مکلفین و اشیا را در فقه بحث می کنند. این یک نکته.

فقه موجود برخلاف بعضی ها که می گویند فقه فردی است، نه خیر؛ هم به فقه احکام الفرد می پردازد و هم به فقه احکام الاجتماع. یعنی فقه الاجتماع هم هست. این که بعضی ها می گویند این فقه سکولار است، نه خیر. این فقه از طهارت تا دیاتی که مثلا در جواهر آمده است یا در شرح لمعه آمده است هم احکام فرد در آن هست، مثل طهارت و عبادات، هم احکام اجتماعی آمده است. مثل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حدود قصاص و امثال ذلک. بنابراین این فقه موجود فقه فردی نیست. یعنی فقه الفرد تنها نیست. هم فقه الفرد است و هم فقه الاجتماع است. این هم مقدمه ی دوم که یک توصیف مختصری از فقه موجود عرض کردم.

[ذی المقدمه]

بعد از این دو مقدمه سوال نقشه و جایگاه فقاہت در تحقق گام دوم را به دو صورت و به دو نحو این سوال را مطرح کنم. یک نحو این است که بگوییم مقصود این است که با این فقه موجود چگونه گام دوم تحقق پیدا بکند. یک وقت سوال این است. اصلا ما دست به این فقه نزنیم. همین فقه در مقام تعریف و تحقق را به کار بگیریم برای تحقق گام دوم. تحقق گام دوم یعنی در آن هفت توصیه ای که مقام معظم رهبری فرمودند ببینیم فقه چه نقشی می تواند ایفا بکند. سوال این است.

یک وقت سوال این گونه است که ما در گام دوم فقه را چه تحولی در آن ایجاد کنیم؟ این فقه موجود را چه تحولی در آن ایجاد کنیم تا بتواند توصیه های هفت گانه ی گام دوم را بهتر محقق کند. خیلی فرق دارد.

نظریه ی نظام انقلابی عبارت بود از خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی، و مولفه های تمدن هم در همان هفت توصیه است. آیا این فقه موجود که هم فقه الفرد است و هم فقه الاجتماع، می تواند این گام دوم و توصیه های هفت گانه را تحقق ببخشد؟ آیا ما با همین اصول فقه و با همین فقه می توانیم گام دوم را تحقق ببخشیم؟

پاسخ مثبت است. بله می توانیم. به هر حال این فقه ظرفیت این را دارد. اگر فقه فقط فقه الفرد و احکام الفرد بود، طبیعتاً نمی توانستیم خیلی از این فقه برای پرسش هایی که در حوزه ی آزادی است یا استقلال است یا در حوزه عدالت است. خب می توانیم از همین فقه به همین شیوه ای که الان هست، استفاده بکنیم به همین شیوه ای که الان هست. مثلاً فرض بکنید یک عده از فقهای که فرزند این حوزه هستند بیایند در شورای نگهبان و مصوبات مجلس را ببینند و همین که تعارضی با احکام اولیه نبینند آن را مصوب کنند. اگر هم تعارضی هم دیدند دیگر حالا شاید نیاز باشد از احکام ثانویه استفاده شود؛ در آن جا مثلاً مجمع تشخیص مصلحت هم به میدان بیاید و فقهای شورای نگهبان به مجلس کمک کند تا تشخیص دهد که جای حکم ثانوی است یا نه.

به هر حال فقه موجود هم بیانگر احکام اولی است و هم ثانوی. کما این که بعضی وقت ها مثلاً یک فعل مکلف تزامم پیدا می کند و تزامم احکام صورت می گیرد، مثلاً عبور از زمین غصبی و نجات غریق ناچاراً شارع می فرماید اشکال ندارد از زمین غصبی عبور کنید تا غرقی را نجات بدهید. در مسائل اجتماعی هم همین اتفاقات می افتد. گاهی وقت ها ممکن است به خاطر یک امر اهم ممکن است حج موقتاً تعطیل بشود. یا مثلاً دشمن عده ای انسان ها را سپر قرار بدهد و همین جلو بیاید. ممکن است حکم شرع اجازه بدهد که این افراد کشته شوند برای این که آسیب بیشتری جامعه ی اسلامی نبینند. در تزامم احکام اهم بر مهم مقدم است. همان کاری که مرحوم نایینی در تنبیه الامه و تنزیه المله کرد یا مرحوم آخوند که مشروطه را پذیرفتند. یعنی ترجیح دادند بر سلطنت محمد علی شاه. یعنی حکومت سلطنتی را که هم غصب ولایت فقیه بود و هم غصب حریت از مردم بود، ضررش را بیشتر می دانستند از مشروطیتی که فقط غصب ولایت بود. اما آزادی ها و حریت مردم را دیگر غصب نمی کرد. لذا مرحوم محقق نایینی در تنبیه الامه و تنزیه المله و مرحوم آخوند پذیرفتند.

اما مرحوم شیخ فضل الله معتقد بود که ضرر مشروطه چون مشروطه ای که این ها می گویند مشروطه ی غیر مشروع است، ضررش از سلطنت محمد علی شاه بدتر است. دعوایی داشتند در تشخیص مصلحت موضوع که آیا ضرر مشروطه بیشتر است یا ضرر حکومت سلطنتی. یک اختلاف در تشخیص مصداق داشتند. ولی به هر حال قاعده ی اهم و مهم و قاعده ی تزاحم احکام دقیقا آمد در بحث اجتماعی و جواب داد. حالا راه های تشخیص مصداق ضرر کمتر و بیشتر چیست بحث دیگری است.

بنابراین ما اگر بخواهیم گام دوم را طی بکنیم با همین ساختار موجود می شود تا حدودی طی کرد. با همین شورای نگهبان می شود طی کرد. اما ما گاهی اوقات شاهد فساد ساختاری هستیم. یک وقت عدالت و در مقابلش ظلم یا فساد از فرد است، یک فردی کارش عادلانه است، حالا یک وقت شخص عادل است و فعلش هم عادلانه است و یک وقت شخص عادل است ولی یک فعل ظالمانه ای از او سر زده است؛ ولی ملکه ی عدالت را دارد؛ یک وقت نه اصلا ملکه ی عدالت را ندارد و فعل ظالمانه از او سر می زند. حتی ممکن است ملکه ی ظلم داشته باشد. این عدالت یا ظلم وصف فعل است. یک وقت یک ساختاری ظالمانه است. مثلا ساختار مالیات و قوانین حاکم بر بسته ی مالیاتی به گونه ای است که فقط از ضعفا مالیات می گیرند. از واردات چی ها و از افراد پر در آمد کسی مالیات نمی گیرد. از کسبه ی جزء و از معلمان و از کارگران و از کارمندان مالیات می گیرند. این ظلم است. اما این یک ظلم فردی نیست. یک ظلم ساختاری است.

سوال این است که ما می خواهیم فقهمان اثر عدالت داشته باشد. سوال ما این است که آیا فقه موجود ناظر به ساختار ها هم هست یا فقه ناظر به احکام افعال مکلفین است. حالا یا مکلف فردی یا مکلف فردی. اما مکلف جمعی غیر از ساختار است. مکلف جمعی مثلا فرض کنید بگوییم همه ی ما مکلفیم به وجوب کفایی که مثلا امر به معروف و نهی از منکر کنیم. یک وقت می گویند که شخص شما مکلفید که نفقه ی زن و بچه ات را تامین کنی. یک وقت می گویند جمع شما مکلفید که امر به معروف بکنید. اما یک وقت می گویند یک ساختاری در سیستم اداری باشد، ساختار امر به معروف و نهی از منکر کند. یعنی ساختار به گونه ای باشد که کارمندان به سراغ معروف بروند. به سراغ منکر نروند. این که امیر المومنین در نهج البلاغه می فرماید که برای کارگزارانش عیونی می گذاشت و برای عیون هم عیونی می گذاشت، این یک ساختار امنیتی است. لذا شما

الان می بینید در مجلس شورا، هیچ ساختار نظارتی بر عملکرد نمایندگان نیست. بعد یک دفعه خبر می دهند که نود نفر از نمایندگان فعلی رد صلاحیت شدند. نود نفری که شورای نگهبان برایش محرز شده است. چون بعضی دیگر هم برای ما محرز شده است که هنوز برای شورای نگهبان محرز نشده است که فساد وحشتناک اقتصادی داشته اند. حالا تا کنون محرز نشده است. نود نفر نمایندگان مجلس که بخش قابل توجهی شان مشکلات اقتصادی داشته اند. این یعنی چه؟ یعنی ساختار مجلس ساختار نظارتی بر مقابله با فساد نمایندگان نیست. یک سوم نمایندگان مجلس رد صلاحیت بشوند، فرض کنید بعد توسط قوه ی قضاییه محاکمه بشوند و زندان بروند و جریمه کنند، این ها همه تصمیم های پسینی است. برای ساختار پیشینی چه کاری کرده اید و می خواهید بکنید؟ حتی این نیروهای ارزشی اصول گرای ما هم که به مجلس می روند متاسفانه به اصلاح ساختار مجلس نمی پردازند. لذا خودشان ممکن است آدم های سالمی هم باشند، ولی شما که ساختار را درست نکردید بعد دیگران می آیند در ساختاری که نظارت برش نیست، گرفتار فساد می شوند.

لذا پاسخ من این است که باید حتما یک گام دومی در فقهت صورت بگیرد. ما نیاز به فقیه در گام دوم داریم تا آن توصیه های هفت گانه به طور جامع تری تحقق پیدا کنند و تمدن سازی شکل بگیرد.

به عبارت دیگر این فقه موجود می تواند در خود سازی به ما کمک کند. تا حدودی هم در جامعه سازی می تواند کمک کند. اما آن جامعه پردازی ای که به تمدن سازی می خواهد بینجامد نیاز به یک فقه در گام دوم دارد. حالا آن فقه د رگام دوم چیست؟ این فقه در گام دوم به نظر بنده یک چند تغییر و تکامل باید در آن اتفاق بیفتد.

تحول اول:

اولین تغییر این است که فقه باید بشود فقه اجتماعی. من عرض کردم که این فقه موجود فقه الفرد است و فقه الاجتماع. یعنی هم احکام فرد در آن هست و هم احکام اجتماع. اما یک وقت این اجتماع و فرد مضاف الیه است. یک وقت وصف است. یک وقت می گوئیم الفقه الاجتماعی. وقتی می گوئید فقه اجتماعی یعنی اجتماعی

وصف فقه قرار گرفت، آن وقت شما حتی به احکام فردی که در فقه آمده است یک رویکرد اجتماعی خواهید داشت.

مثلا یکی از کتاب هایی که در فقه هست کتاب الطعمه و اشربه است که شما که می خواهید بخورید و بیاشامید حلال بخورید. حرام نخورید. یعنی هر فردی به فرض خودش تک و تنها هم در خانه است نباید هر چیزی را بخورد. بعضی چیزها خوردنش حرام بعضی مستحب بعضی مکروه بعضی مباح و بعضی هم ممکن است واجب باشد. حالا اگر ما به این کتاب اطعمه و اشربه یک نگاه اجتماعی داشته باشیم، همین آیات و روایات مربوط به اطعمه و اشربه می تواند به ما یک ساختار اجتماعی سلامت و پیش گیری بدهد. من نمی خواهم بگویم ما از قرآن و سنت بیاییم یک طب اسلامی استخراج کنیم که هر سرطانی را درمان کند. این را نمی خواهم بگویم. بلکه می خواهم بگویم پیام آیات و روایات ما در اکل و شرب پیش گیرانه است. می گوید یک طوری زندگی کنید و یک طوری بخورید و بیاشامید که جامعه ات سالم باشد. به تعبیر اصطلاح امروز سبک زندگی. امروزه دیگر سبک زندگی فردی نیست. یعنی شما که همه تان یک گوشی همراه هوشمند دستتان هست دارد ساختارهای اجتماعی بر تک تک شما و خانواده ی شما اثر می گذارد. امروز دیگر یک فرد یک فرد نیست. یعنی شما وقتی رفتاری ازت سر می زند از یک مهندسی اجتماعی بلکه تمدنی این رفتار از شما سر می زند. مرتب با این جنگ شناختی که شکل گرفته است و علوم شناختی می خواهند تک تک شما را در شک شبکه ی شناختی و معرفتی قرار بدهند. امروز دنیا این است. لذا می بینید یک دفعه ذائقه ی جامعه در خوردن و آشامیدن عوض می شود. اگر سر سفره ی غذا نوشابه و فست فود نباشد نمی توانند غذا بخورند. اصلا ذائقه ها را عوض کردند. این ذائقه ی فرد نیست. ذائقه ی جامعه است. ما تا حالا هر چه به اطعمه و اشربه نگاه کردیم به عنوان فقه الفرد نگاه کردیم. من می گویم اگر الفقه الاجتماعی داشته باشیم فقه الفردمان هم یک رویکرد اجتماعی پیدا می کند. غربی ها تعبیر می کنند از رویکرد به attitude یا approach. نوع نگاه ما به فقه می شود اجتماعی.

مثل مثلا سبق و رمایه. ممکن است شما سبق و رمایه را فردی ببینی که مثلا استحباب دارد که آدم ها تیر اندازی و شنا یاد بگیرند. حتی مسابقه هم بدهند. قمار هم محسوب نشود. اما یک وقت شما به سبق و رمایه یک نگاه اجتماعی پیدا می کنید.

اگر ما بخواهیم سبک زندگی که توصیه ی هفتم است [را تحقق ببخشیم] (البته هر هفت توصیه را می توان مثال زد. از باب مثال سبک زندگی را مثال زدم و مثال اطعمه و اشربه و رابطه اش با سبک زندگی). اگر بخواهید فقط اطعمه و اشربه را به عنوان فقط فقه الفرد ببینید نمی توانید آن طور که باید در سبک زندگی اثر بگذارید. باید رویکرد اجتماعی، یعنی الفقه الاجتماعی، [داشته باشید]. دیگر طهارات و نجاسات هم می شود الفقه الاجتماعی. عبادات هم می شود الفقه الاجتماعی. نه فقط جهاد. جهاد فقه الاجتماع است. اما الفقه الاجتماعی فقه الفرد را هم شامل می شود. این یک تحول. دیگر تفسیرش را در مباحثات فقهی مان گفته ایم.

تحول دوم:

تبدیل فقه به سیستم؛ به نظام. سیستم یا نظام یا منظومه مجموعه اجزای به هم پیوسته ی مرتبطی هستند که هدف خاصی را دنبال می کنند.

البته این را اینجا عرض بکنم که در دل این تحول به تحول دیگری می خواهم اشاره کنم: ما یک وقت در کشف استنباط احکام می گوئیم این حکم چه نتیجه ای دارد. حکم این است. کار به مقاصد الشریعه و علل الشرایع نداریم. این همه کتاب در قرن سوم و چهارم و پنجم درباره ی علل الشرایع و علل الاحکام نوشته شده است این ها را گذاشته ایم کنار. اما یک وقت می گوئیم شارع مقاصد الشریعه، حکم ساز نیستند آن گونه که بعضی از اهل سنت مثل ابن عاشور در کتاب مقاصد الشریعه می گوید. همه ی فقهای ما این را می گویند و درست هم همین است. اما مقاصد الشریعه که مثلا در حوزه ی خانواده، اقتصاد، اکل و شرب و همه ی حوزه ها ما مقاصد داریم. شما کافی است که جلد دوم علل الشرایع مرحوم صدوق را ببینید.

اگر ما به احکامی که مستنبط اند از قرآن و سنت با همان متدولوژی اجتهاد، همان اجتهاد متعارف حوزه، نه از طریق قیاس و سد ذرایع و استحسان و مقاصد الشریعه ی اهل سنت، نه با همان روش شناسی اجتهاد

شیعه، احکامی که استنباط کردیم، بعد این احکام را طوری نظام بدهیم، یک ساختاری به آن بدهیم که مقاصد الشریعه تحقق پیدا کند. مثلا احکام العبادہ به گونه ای باشد که بندگی را در جامعہ تحقق ببخشد. مردم صرفا فقط نماز نخوانند؛ تنہی عن الفحشاء و المنکر ہم پیدا کنند. همه ی هدف این نباشد که جمعیتی بیایند در مساجد نماز بخوانند. نہ غیر از این احکام مردم به اسرار ہم برسند. هر کس دروس خودش. کہ اگر خواست گران فروشی بکند یا کم فروشی بکند این نماز به یادش بیفتد کہ نماز خوانده است برای نہی از فحشا و منکر، قربان کل تقی، عمود الدین؛ اگر بخواهد بشود یک ربات و سجده و رکوع برود این کافی نیست. این حداقل فقه است. ولی حداقل لازم است. چون کسی نمی تواند کسی بہانہ بیاورد کہ حالا کہ نماز برای من تنہی عن الفحشاء و المنکر نشد پس نماز نخوانم. نمی تواند این را بگوید. چکار بکنیم کہ مقاصد الشریعه ای کہ شارع بیان کرده است و آیات و روایت داریم، تحقق پیدا بکند؟

به نظر بنده فقه غیر از این کہ به بیان احکام می پردازد، این احکام را تبدیل کند به یک سیستم و یک ساختار. اجزای به ہم مرتبط تا غرض و هدف تحقق پیدا کند. همان کاری کہ شهید صدر در اقتصادنا بیان می کند. اصلا کار شهید صدر در اقتصادنا این بود کہ نشان دهد اگر ما احکام اقتصادی را جمع کنیم به یک نظام برسیم، حالا این نظام مستنبط یک فقیہ باشد یا بخش هایی اش از فقہای دیگر استنباط بشود، خود این تبیین فقہی اش چه هست و می شود یا نمی شود بماند؛ ولی اصل ایجاد نظام امکان پذیر است.

ما اگر از فقه نظام احکام نسازیم به نظرم بعضی از این توصیه های هفت گانه ی بیانیه کامل تحقق پیدا نمی کند. مثال بانک داری را برایتان بزنم. همه ی شما می دانید. اصلا مهم ترین عامل فساد اقتصادی در کشور های دنیا از جمله در ایران ساختار بانک است. حتی کشور ما کہ بانک مرکزی همین طور به خیلی جاها مجوز موسسات اعتباری و مالی داده است در یک جاهایی فساد بیشتر ہم شده است. آیا این فساد به خاطر این است کہ نظارت دقیقی نیست؟ نہ؛ شورای فقہا ہم کہ از قدیم از اول انقلاب بوده است و الان ہم هست، تمام ہم و غمشان این است کہ کاری کنند کہ این عقود شرعی بانک ها ربوی نباشد. یعنی به احل الله البیع و حرم الربا عمل کنند. لذا خیلی از این معاملات بانکی، اگر این کارمندان بانک درست به این عقود شرعی عمل کنند، ربوی نیست. لاقلا به مبنای بعضی از فقہا. اما چرا همین بانکی کہ ربوی نیست این همه فساد و اختلاس و

انواع و اقسام انحرافات در آن هست. یعنی آن عدالت و مبارزه با فسادى که یکی از توصیه های هفت گانه تحقق نمى کند؟

علتش این است که فقهای ما در شورای فقهی بانک مرکزی سیستمی نگاه نکرده اند. در قرآن وقتی بحث مالی را ذکر می کند اگر مالی را شبکه ای ببینی هم احل الله و حرم الربا دارد، هم لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل دارد، هم تجاره عن تراض دارد و هم مقابله با کنز دارد. هم مقابله با دوله بین الاغنیاء دارد. لذا می بینید بانک ها برای این که سرمایه شان را حفظ کنند می روند سکه و دلار می خرند. اصلا مهم ترین علت افزایش قیمت دلار و سکه همین بود که معادله ی عرضه و تقاضا را بانک ها به هم زدند. حالا بعضی وقت ها هم یک جمشید خانی پیدا می کنند می گویند این عامل بوده است. جمشید کیست؟ همین بانک ها. شورای فقهی بانک به بانک نگاه سیستمی ندارد. یک بخشی از حلال و حرام بانک را دیده است. من این دوستان ما که بانکداری اسلامی نوشته اند هم آثارشان را دیده ام و هم رفقای سی ساله ی ما هستند. هم مباحثاتی با ایشان داشته ام. به فقه بانکداری نگاه سیستماتیک و نظام مند ندارند. این طور اصلا نمی توانیم مبارزه با فساد داشته باشیم. این هم تحول دوم.

اول رویکرد اجتماعی بود: الفقه الاجتماعی. دوم رویکرد سیستمی داشتن: فقه النظام. البته واژه ی نظامات اجتماعی در آثار حضرت امام و آیت الله بروجردی خیلی آمده است. اصلا تعبیر حفظ نظام آن قدر در فقه ما به کار رفته است که می شود یک قاعده ی لزوم حفظ نظام از آثار فقها استفاده کرد. هم در آثار شیخ انصاری هست هم آثار صاحب جواهر هم آثار شهید اول و ثانی است. ولی این تعبیری که من از نظام عرض می کنم غیر از آن حفظ نظام است. آن یک قاعده ی مهمی است که در بحث های فقه نظام می توان از آن استفاده کرد.

تحول سوم:

که بتوانیم با این تحول گام دوم را بهتر تحقق ببخشیم. آن تحول عبارت است از توجه به بعد ولایت فقیه. فقیه در اهل سنت شانش فقط استنباط احکام است و لا غیر. یعنی نقش ولایت برای فقیه قائل نیستند. می

گویند حاکم اسلامی که آمد او امور دستش است. به همین خاطر مثل احمد بن حنبل حاضر است که به حاکم زمانش امر به معروف و نهی از منکر هم داشته باشد و هر روز هم چند ضربه تازیانه بخورد، اما وقتی به او می گویند قیامی بکن، می گوید نه من شانم شان اعمال ولایت نیست. شان فقیه در اهل سنت استنباط احکام شرعی است. احکام فردی و اجتماعی هر چه هست بماند. به همین خاطر جناب شافعی به این نتیجه رسید که یک اصول فقهی باید بنویسد که با این اصول فقه استنباط احکام شرعی بکند.

ما شیعیان هم بعد از غیبت صغری در دوره ی غیبت کبری حکومت هم نداشتیم و دست اهل سنت بود و فقهای اهل سنت هم که شان ولایت برای فقیه قائل نبودند، فقهای ما هم عمدتاً شرح وظیفه شان شد استنباط احکام. لذا از اهل سنت اصول فقه را استنباط کردند؛ البته با مبانی اهل بیت. یعنی مثلاً فرض کنید بعضی از مباحث مثل مباحث اصالت ظهور و عام و خاص و مطلق و مقید و امثال ذلک را پذیرفتند و بعضی مباحث را تغییر دادند و مثلاً تبدیلیش کردند به استصحاب و بعضی ها را هم نپذیرفتند. مثل قیاس و استحسان و مصالح مرسله. یک نظام ساخت. یعنی discipline. یک دانشی به نام اصول فقه در شیعه تدوین شد. رساله ی مختصری شیخ مفید نوشت. بعد کتاب های مفصل تری مثل سید مرتضی و بعد شیخ طوسی و همین کتاب های مفصل در اصول فقه نوشته شد. تا الان که حدود پانزده بیست جلد اصول فقه داریم. از یک رساله ی مختصر شیخ مفید شروع شد تا الان.

در حالی که ما وقتی به روایات اهل بیت عصمت و طهارت مراجعه می کنیم می بینیم خود اهل بیت غیر از این به بیان احکام می پرداختند اعمال ولایت می کردند. مثلاً یک کسی وجوهات خدمت امام می برد و حضرت کلش را می بخشید. شخصی دیگر محضر امام رضا می رسید درخواست می کرد که یک مقدارش را ببخشید. آقا تا درهم و دینار آخر را از او می گرفت. اعمال ولایت است. اصلاً عزیزان این روایت مقبوله ی عمر بن حنظله که متأسفانه بعضی ها دقیق آن را نگرفته اند می گوید در این حکومت های ظالم غیر شیعی که الان هستند و شما زندگی می کنید یک فقیهی داشته باشید که به او مراجعه کنید که او اعمال ولایت بکند برای شما. این که امیر المومنین علیه السلام می آید بر اسب ها مالیات تعیین می کند، بعضی ها استنباط کرده اند که معلوم می شود که زکات فقط بر این نه چیز نیست. نه زکات به لحاظ شان فقاہت بر آن نه چیز

است. به لحاظ شان ولایت بر هر چیزی می تواند تعلق پیدا کند. یعنی فقیه دو شان دارد. فقاہت و ولایت. ولی ما چون فقہایمان حکومت نداشته اند عمدتاً شان فقاہتشان را در آثارشان آورده اند.

البته جالب است که از طہارت تا دیات جای متعددی در جواهر استفاده کرده ام و در مستند الشیعہ و جاهای دیگر ہم دیده ام که مثلاً می گوید این جا باید فقیہ اعمال ولایت. حالا بعضی ها در عُیْب و قُصْر منحصر کرده اند. اصلاً کل اموال غیب و قصر را ببخشند. اعمال ولایت است. ملاک ولایت دیگر عام و خاص و مطلق و مقید و استصحاب و ... نیست. از قضا ملاک در اعمال ولایت مصلحہ الاسلام و المسلمین است.

یک کتاب بیست سال پیش من نوشته ام به نام گفتمان مصلحت. اگر خواستید مراجعه کنید. مستندات متعدد فقہی را ذکر کرده ام که به ملاک مصلحہ الاسلام و المسلمین فقیہ اعمال ولایت می کند. این غیر از بحث تراحم است. بعضی ها مصلحت را فقط در حوزه ی تراحم می دانند. نه حوزه ی ولایت. اصلاً این طور نیست که ولایت فقیہ فقط ولایت فقاہت و عدالت باشد که شیخنا الاستاد بیان می کنند. یک شان فقیہ فقاہت است و یک شان دیگرش ولایت است. اگر ولایت را از فقیہ بگیرید می شود همان فقاہت اهل سنت. اما طبیعتاً منابع استنباط فرق دارد.

فقاہت فقیہ را عرض کردم که باید الفقه الاجتماعی و فقه النظام به این دو توجه بشود. اما در ساحت ولایت فقیہ، نه فقاہت فقیہ، این فقه باید کار کند. اصول فقه ولایت نیاز داریم. عرض کردم یک وقت می گوییم مصلحت، مقاصد الشریعہ، مصالح مرسلہ، این هایی که اهل سنت می گویند و ما در استنباط احکام قبولش نداریم. اما من می گویم این همه فقہا از مصلحت استفاده می کنند یا از مقاصد برای اعمال ولایت. مستنداتش در کتاب های فقہی هست. ولی دایره ی حکومتشان کم بود. محقق کرکی در زمان شاه تہماسب اعمال ولایت می کرد. اما الان کہ فقیہ مبسوط الید است خیلی باید در این حوزه ها کار بشود. و الا در بحث عزت، در بحث مقابله با استکبار، خیلی جاها اعمال ولایت نیاز داریم.

جمع بندی:

سوال این بود: آیا با فقه موجود که فقه الفرد و الاجتماع، فقه احکام تکلیفی و وضعی است، فقه احکام مکلفین و اشیا است، از طهارت تا دیات هم جامعیت دارد، می توانیم این گام دوم را مخصوصا این توصیه ی هفتم را تحقق ببخشیم؟ در حوزه ی خودسازی بله. بخشی از جامعه پردازی را هم بله. ولی آن جامعه پردازی که به تمدن سازی بینجامد، تمدن سازی ای که رکن عدالت، سبک زندگی، و بتواند بر جوامع دیگر تاثیر گذار باشد، این جا پاسخ منفی بود. لذا اول باید یک گام دومی در فقه برداشت تا بتوان با این گام دوم در فقه بتوان گام دوم در بیانیه و توصیه های هفت گانه را طی کرد.

و سه پیشنهاد دادیم: ۱. رویکرد اجتماعی دادن به فقه. ۱. رویکرد نظام و سیستمی دادن به فقه. ۳. رویکرد ولایی دادن به فقه. که ما از این سه تا تعبیر کردیم به فقه نظام ولایی. فقه نظام ولایی مبانی ای دارد و روش شناسی دارد و اصول فقهی دارد و اهدافی دارد که باید در جای خودش به آن پرداخت.

پرسش و پاسخ:

[حضار: در آن قسمتی که فرمودید فقه‌مان باید اجتماعی شود مثال زدید به اطعمه و اشربه. خیلی از این ها صرفا استحباب را می تواند اثبات کند. تازه اگر اثبات کند. این یک حکم معمولا ارشادی است که خودمان را بکشیم استحباب از آن در بیاید. ولی یک سری از گزاره های تمدن ساز مثل لزوم منظم بودن؛ از این نمی توان وجوب فقهی ساخت. اصلا فقه هم چنین گنجایشی دارد که یک سری احکامی که صرفا ارشادی اند یا تهش مستحب اند از این ها یک وجوبی در بیاورد که بتوانیم از این ها در تمدن سازی استفاده کنیم.]

مثلا حرمت خوردن خاک یا شرب خمر ...

[دغدغه ی اصلی من منظم بودن است. منظم بودن...]

می خواهم بگویم اطعمه و اشربه که فقط بحث استحباب و این ها نیست. خیلی از این ها ارشادی نیستند. چون عقل به آن ها راهی ندارد. اما این که ما چطور از این ها به یک نظامی برسیم، ... اگر منظور از منظم بودن نظم اجتماعی است خب آن بحث دیگری است.

ببینید ما یک روشی در این مباحث مطرح کردیم روش حکمی اجتهادی. ما گاهی اوقات برای استنباط یک حکم از آیات و روایات استفاده می کنیم با همان قواعد فقهی اصولی. اما اگر خواستید به یک ساختاری که عدالت محور است برسید (بله گاهی اوقات آیه یا روایت به شما ساختار نداده است. چون اصولا ساختار یک امر متغیر است.) چطور به ساختار برسیم. مثلا فرض کنید انی مدرسه ی مبارکه ای که در آن قرار داریم یک ساختار آموزشی پژوهشی تربیتی دارد. این می تواند فقط یک ساختار آموزشی باشد. دیگر از شما پژوهشگر بیرون نمی آید. اما اگر ساختار آموزشی پژوهشی بود پژوهشگر هم بیرون می آید. اگر آموزشی پژوهشی تربیتی هم باشد از شما مربی و استاد اخلاق هم بیرون می آید. یعنی به تناسب ساختاری که دارد خروجی بیرون می آید. اگر این ساختار فقط آموزشی بود ممکن است حتی این طلبه ها معلم خوبی هم نشوند. اما خوب آموزش دیده اند. اما اگر ساختار ساختار معلم ساز، پژوهش گر ساز و مربی ساز باشد، آن وقت می بینید که بعد از پانزده سال آقای مطهری تربیت می شود. این که گفته می شود که امثال علامه طباطبایی و مرحوم مطهری در حوزه استثنا هستند، چون ساختار حوزه شهید مطهری پرور نیست. چون طلبه ها فقط آموزش دروس می بینند. حتی آداب اجتماعی را گاهی اوقات به ما آموزش نمی دهند. مثلا از آداب اجتماعی این است که وقتی کسی حرف می زند در حرف او نپری. خیلی اوقات ما این را بلد نیستیم. یا مثلا وقتی جایی می رویم و فرض کنید مسواک زدن و لباس تمیز پوشیدن و جوراب تمیز پوشیدن، این ها را به ما نمی گویند. بعضی از دوستان رعایت می کنند. اما این به خاطر تربیت خانوادگی شان یا مثلا خودشان توجهی داشته اند. این که ما چطور با مردم تعامل کنیم. اصلا وقتی ازدواج کنیم با همسر و فرزندان چطور زندگی کنیم، ... چون به ما و خانواده ی بنده خیلی مراجعه می کنند. اصلا اولیات روابط اجتماعی را بلد نیستند. طلبه است؛ استاد رسایل مکاسب است؛ کفایه درس می گوید. اما آداب ارتباط با خانواده و فرزند را بلد نیست. عزیزان ساختار مدارس علمیه ی ما هر جور باشد خروجی اش همان است. من یادم است آن موقع که درس استاد بزرگوار حضرت آیت الله

و حید می رفتیم، وقتی نگاه می کردیم که مثلا هزار طلبه نشستند، بعضی هایشان خودشان درس خارج می گفتند، اما یک فرع فقهی جدید اگر به آن ها می دادی که بنویسند، نمی توانست بنویسند. اکثر فضلاء حوزه ی ما اهل پژوهش نیستند. چون ساختار حوزه پژوهش محور نبوده است. آموزش محور است. خیلی با استعداد باشند می شوند یک مدرس خوب موفق.

الان بحثم این نبود. حالا می خواهید یک ساختاری برای مدرسه تدوین و اجرا کنید که مثلا آموزش و پژوهش و تربیت محور باشد. یک راه این است که برویم ببینیم که علوم تربیتی غرب چه گفته است. از آن ها الگو بگیریم. روش های پژوهشی که غربی ها دارند استفاده کنیم. خب آن ها گاهی روش های غلط را هم در آن قاطی کرده اند. حرف های خوبی هم دارند. اما خب دیگر حرف های بی ربط یا غیر اسلامی هم دارند. مثلا علوم تربیتی ریشه اش روانشناسی است و بعد می بینی که ریشه ی روانشناسی اش روانکاوی فروید است. یا خیلی به اسلام نزدیک باشد روانشناسی انسان گرای مازلو است. شما که الان این نکته ی تربیتی را دارید می گوئید توجه دارید که عقبه ی این یک روانشناسی است که پارادایمش مثلا هومنیسم اگزیستانسیالیستی مازلو است؟ در حوزه، طلبه ی فاضلی که مثلا دکترای علوم تربیتی دارد توجه ندارد به آن عقبه.

این جا ما آمده ایم در این روش حکمی اجتهادی گفته ایم ما چهار قسم اجتهاد داریم. اجتهاد قسم اول تا چهارم. این اجتهاد متعارفی که در حوزه ها هست قسم اول است. این کافی است برای ساختار سازی؟ خیر. ما به سه نوع اجتهاد دیگر نیاز داریم. همه ی این نتایجی که گرفته هم حجیت شرعی دارند. این که من خدمتتان عرض می کنم ما در این مباحث علاوه بر اصول فقه به روش شناسی هم نیاز داریم. اصول فقه روش شناسی نیست. لذا بعضی از طلبه های ما اصول فقه قوی خوانده اند. بیست سی سال درس خوانده اند. اما هنوز روش اجتهاد دستشان نیست. روش اجتهاد غیر از اصول فقه است. اصول فقه قواعد اصولی اجتهاد است. قواعد فقه هم قواعد فقهی اجتهاد است. غیر از قواعد ما به روش شناسی و متدولوژی اجتهاد نیاز داریم. مگر این که کسی خودش روش اجتهاد را از آثار آیت الله خویی و آثار حضرت امام و آیت الله بروجردی در بیآورد.

پس جواب سوال شما در واقع این است که: من وقتی که عرض کردم فقط به تحول فقه اشاره کردم. الفقه الاجتماعی، فقه النظام و الفقه الولایی. اما دیگر به این بحث نپرداختیم که به این با چه متدولوژی به آن می‌رسیم؟ با روش اجتهاد متعارف کافی است یا در آن جا هم باید تحول ایجاد شود؟ حالا اگر خواستید در کتاب بیست گفتار که اوایل امسال چاپ شده است این چهار نوع اجتهاد توضیح داده شده است و روش اجتهاد قسم چهارم رشو ساختار سازی است. این ساختارها هم نظم می‌دهد به ما. انواع و اقسام نظم‌هایی که وجود دارد. حتی در حوزه‌ی راهنمایی رانندگی.

[حضار: فرمودید روشی که مد نظر تان است روش حکمی اجتهادی است. ربط فلسفه به فقه سیستمی ...

چیست؟]

بله بنیید، همین سوالی که الان برای فقه مطرح شد برای فلسفه هم مطرح است. آیا فلسفه‌ی متعالیه حوزه که حکمت مشاء و اشراق و حکمت یمانی میرداماد و حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا و نو صدراپی‌ها (از علامه طباطبایی به بعد) نقش این در تحقق گام دوم چیست؟ می‌تواند این ما را جلو ببرد؟

پاسخ مختصر: حتما ما باید به سمت فلسفه‌های مضاف برویم؛ هم فلسفه‌های مضاف به علوم و هم فلسفه‌های مضاف به علوم. در فلسفه‌ها مضاف به علوم یکی از فلسفه‌ها فلسفه‌ی فقه است. کسی که می‌خواهد در حوزه‌ی فقه فرهنگ کار کند باید فلسفه‌ی فقه فرهنگ را هم بداند. کسی که می‌خواهد فقه سیاسی کار کند باید فلسفه‌ی فقه سیاسی را بداند. یعنی مبانی حاکم بر باید‌ها و نباید‌ها.

شهید صدر رضوان الله تعالی علیه در اقتصادنا آمد اصول اقتصادی را ذکر کرد. مثل اصل مالکیت: مالکیت شخصی، مالکیت عمومی و مالکیت دولتی که مالکیت امام است. این سه تا اصل است. اصل مالکیت. حالا یک بحثی است که اصل در مالکیت چیست؟ که ما معتقدیم که مالکیت عمومی است. اگر شک کردیم که مالکیت خصوصی است یا دولتی یا عمومی، اصل در آن مالکیت عمومی است که متولی‌اش هم امام است. خود همین اصول مبتنی بر یک مباحث فلسفی و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی است. این می‌شود فلسفه‌ی فقه الاقتصاد.

لذا حتما در تعالی فقه ما نیاز به تعالی فلسفه هم داریم. باید فلسفه و فقه با هم جلو بروند. یک بحثی را سابقا برای طلبه های خارج فقه سیاسی داشتیم تحت عنوان ایدئولوژی اجتماعی که سی و هفت هشت جلسه شد. الان فایل هایش هست که ان شاء الله به حول و قوه ی الهی اوایل سال آینده کتابش هم با همین عنوان ایدئولوژی اجتماعی چاپ شود. آن جا من نشان دادم که مثلا ایدئولوژی لیبرالیسم یا سوسیالیسم، چه اصولی دارد و آن اصولش مبتنی بر چه مبانی فلسفی است. ما اگر بخواهیم به تمدن سازی برسیم نمی توانیم فقط مبانی فلسفی را توجه کنیم؛ ولی اصول حاکم بر اقتصاد یا سیاست را ندانیم. یا فقط به احکام اقتصادی توجه کنیم آن هم در حد حرمت ربا. این تمدن سازی نمی کند. البته این که در این حد هم فقها توجه داشته اند سعیشان مشکور. خرده بر گذشتگان نگیریم. گذشتگان در زمان خودشان کار بزرگی انجام دادند. ما الان انسان زمان خودمان هستیم. العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس. شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه استصحاب را چه کرد. یا در استفاده از احکام حقیقیه مرحوم نایینی چه کار بزرگی انجام داد. حالا ببینیم در زمان خودمان چه تحولی باید ایجاد بشود.

بنابراین این که بگوییم قبلا یک احکامی بودند و الان باید یک سری مسائل مستحدثه ای را حل کنیم؛ این کافی نیست برای تمدن سازی. حتی برای جامعه پردازی هم کافی نیست. یا بگوییم نه ما نظام فقه اقتصاد تدوین کنیم. بدون این که فلسفه الاقتصاد تحول پیدا کند. یعنی فلسفه ی ما هم در امور عامه (اصالت وجود و تشکیک و حرکت جوهری و الوجود اما متقدم او متاخر مجرد او مادی و وجود ذهنی و خارجی) بماند و یک مقدار برویم الهیات بالمعنی الاخص. اثبات واجب تعالی با برهان صدیقین. این فلسفه در این حد کافی نیست. این حتما باید بیاید جلو. یعنی بیاید در حوزه ی فلسفه ی اقتصاد، فلسفه ی سیاست، فلسفه ی فرهنگ. نمی توانیم فلسفه ی فرهنگ غرب را بگیریم و بر اساس آن نظریه ی فرهنگی اسلامی بدهیم. آن می شود نظریه ی فرهنگی گیدنز، پارسونز، فوکو، هابرماس.

لذا من این جا این را بگویم خدمتان. من خیلی عقیده ام این نیست که در رشته های تخصصی مثلا یک عده بروند تخصص فلسفه بخوانند و یک عده تخصص فقه بخوانند. خیلی موافق نیستم. من می گویم تخصص را موضوعی بگیرد. فرض کنید اقتصاد، سیاست؛ و آن کسی که اقتصاد می خواند بعد فلسفه ی اقتصاد و فقه

اقتصاد هر دو را کار کند. آن که سیاست را کار می کند باید فلسفه و فقه سیاست هر دو را کار کند. و الا موفق نیست. بله حالا یک وقت یک عده می خواهند بروند شبهات کلامی جواب بدهند می روند متخصص در شبهات کلامی می شوند. آن یک حرف دیگر است. یا مثلا شبهات وهابیت را می روند در مناطق وهابی جواب بدهند. این را مخالف نیستیم. اما آن هایی که به دنبال نظریه پردازی در علم اند نمی توانند فلسفه را اقتصاد را بدون فقه اقتصاد یا برعکس کار کنند. می گوید آقا من تخصصم فقه است. فلسفه نیست. بله فقه چهارصد سال دوپست سال صد سال پیش. اما فقه امروز این نیست.

[حضور: مباحثی که فرمودید، در حد آرمان بله. ولی با توجه به آن پیشینه ای که داریم در همان فقه الفرد و فقه الاجتماعش تازه با این پیشینه ی صدساله رسیده است به این جا. بعد این مطالب اگر بخواهد عرضه بشود و در مقام ... و حتی اثر گذاری برای جوامع دیگر باشد، چقدر کار نیاز دارد؟ تازه پیشینه ی ولایت فقیه را ما باید برویم در همان فقه الاجتماعش مسائل عمومی امر به معروف و جهاد دنبالش بگردیم تا یک کلماتی از علما پیدا کنیم که مثلا اشاره ای داشته است.]

آن را که خیلی از علما به صراحت بحث کرده اند. ولی تحقق پذیر است. در همین زمان هم تحقق پذیر است. نیازی نیست بگوییم بحث آرمان گرایی است. آرمان ما می شود تمدن. ما با این توصیه ای که کردیم تمدن شکل پیدا نمی کند. مگر این که پنجاه سال کار کنیم. آرمان ما آن پنجاه سال است. عرض کردم که من معتقد به فقه نظام ولایی ام. ذیل این فقه نظام ولایی، فقه نظام سیاسی، فقه نظام اقتصادی، فقه نظام فرهنگ، فقه نظام امنیت، فقه نظام دفاع، فقه نظام قضا و ... است. ولی فقه مادر که این ها زیر مجموعه اش هستند فقه نظام ولایی است. باید اول هر کسی در هر حوزه ی فقهی می خواهد کار کند، این مباحث فقه نظام ولایی را باید فرا بگیرد، مخصوصا توضیح متدولوژی را و بعد در تخصص خودش استفاده کند.

مثلا الان بعضی مراکز، مثل مرکز علوم اسلامی ولی امر الان ده سال است شروع کرده است. فقه نظام سیاسی، فقه نظام اقتصاد، فقه نظام تربیت. طلبه های ملا و باسوادی هم تربیت کرده است. اکثر فارغ التحصیلان آن جا الان دارند هم سطوح عالی تدریس می کنند و هم مشغول نوشتن و کار های پژوهشی شده اند. البته هنوز

نقطه ی صفریم. ولی ده سال است که شروع شده است. الان بعضی از مراکز دیگر در حوزه فقه الاجتماع کار های خوبی انجام داده اند. مثلا مرکز آیت الله العظمی فاضل که آقازاده شان الان مشغول اند، تحقیقات خیلی خوبی در حوزه ی فقه الاجتماع دارند. یعنی فقه الاجتماع در این چند سال خوب رشد کرده است. و اصلا این فقه نظام اجتماعی هم در این مرکز علوم اسلامی ولی امر کار شده است. یعنی می خواهیم بگویم این یک آرمانی نیست که بخواهد پنجاه سال دیگر شروع بشود. نه شروع شده است الان. هر چند ترقی از این فقه نظام و فقه نظام ولایی یک مقدار هنوز داریم مباحثه می کنیم. این هم اشکال ندارد. مایه ی برکت و مبارک است.

[حضار: رویکرد ولایی دادن به فقه مقصودتان توسعه دادن به فقیه در صدور احکام ثانویه است؟]

آن چه که مربوط به احکام اولی و ثانوی است شان فقهت است. شان ولایت احکام ولایی است. ممکن است احکام ولایی انطباق داشته باشد با یک حکم ثانوی یا اولی. ولی حکم ولایی حکم ولایی است. به تعبیر دیگر احکام یا فتوا هستند یا حکم. فتوا یا اولی است و یا ثانوی. حکم ممکن است منطبق با اولی یا ثانوی باشد. ولی حکم فتوا نیست. اگر خواستید کتاب گفتمان مصلحت این ها را مفصل توضیح داده ایم.

[حضار: شما فرمودید که مثلا ما این گزاره های دینی که در حرمت و حلیت و استحباب داریم این طور نگاه نکنیم. بیایم از آن نظام سلامت و پیشگیری را برداشت کنیم. الان مثلا ما منتظر بودیم اسلام این را به ما بگوید. عقل ما نمی فهمید. بعد فهمیدیم حالا تطبیقش چه؟ باز این را برویم از علوم غربی بگیریم؟ تطبیق این که پیشگیری ها با چه انجام می شود و سلامتت با چه انجام می شود.]

نظام دو معنا دارد. یک معنای نظام یعنی discipline، دانش. ما باید با روش اجتهاد قسم اول و دوم نظام سلامت یعنی discipline سلامت را استنباط کنیم. معنای دوم نظام ساختار است. حالا چطور ما در جامعه ساختار سازی کنیم که مردم از این discipline استفاده کنند. آن با اجتهاد قسم چهارم به دست می آید. یعنی دو کار باید انجام دهد. البته کار اول که نظام فقهی سلامت است آن کار فقیه است. آن قسم نظام به معنای ساختار عینی در جامعه فقیه هم باید کمک کند. ولی کارگزاران و نهاد های دیگر هم دخالت می کنند.

بنابراین فرض کنید اگر ما آمدیم نظام معنای discipline سلامت را نوشتیم؛ بعدش چه؟ این می شود یک کتاب که در قفسه ها قرار می گیرد. discipline یعنی یک نظام علمی و معرفتی. مثلاً فرض کنید فیزیک و شیمی discipline هستند. خود فقه یک discipline است. یک نظام علمی معرفتی است. اما این نظام چطور در خارج عینیت پیدا کند باید تبدیل به ساختار شود. مثلاً الان ببینید چه بخواهید یا نخواهید یک حسابی در بانک دارید. ساختار بانک دارد سبک زندگی مالی ات را جهت می دهد. یک دانش بانک هست. یک ساختار بانک است. ما علاوه بر دانش سلامت باید ساختار سلامت را طراحی کنیم که مردم سبک زندگی شان این طور باشد.

[یعنی ما دانش را داریم پیاده نکرده ایم؟]

نه خیلی اوقات دانش را هم نداریم. آن چه که داریم احکام پراکنده در ... بحث شده است. پراکنده که می گویم در خود آن هم یک نظام فقهی دارد. ولی فقه نظام سلامت نیست.

[الان بالغ بر هزار درس خارج دارد برگزار می شود. آن طور که آمار داده اند کمتر از انگشتان دست به مسائل فقه النظام و مسائل ولایی می پردازند و بعضی ها نه تنها ضرورتش را احساس نمی کنند بلکه ان قلت هایی هم دارند و اعتراض هایی هم مطرح می کنند. حضرت آقا هم فرمودند که تز انقلاب از قم شروع شد؛ آنتی تزش هم اگر قرار باشد خدای نکرده به وجود بیاید به همین شکل. این مسائل که می پردازید کاملاً درست است. ولی عرض این است که بایکی دو موسسه این مسائل محقق می شود؟ یا این که نیاز به یک اقدام عملی دارد که اساتیدی که نام بردید در درس خارجشان به این مسائل اشاره کرده و این ها را تبیین بکنند.]

اولاً گفتگو را کم ندانید. بعضی از این عزیزانی که الان فقه الاجتماع را قبول دارند یک زمانی روی همین هم ان قلت داشتند. ولی گفتگو اثر گذاشت. این که بگوییم الان این بحث هایی که بنده عرض کردم را همه بپذیرند. این که توقع نابه جایی است. ولی علم با حلم جمع می شود. باید آن قدر گفتگو کرد تا تبدیل به یک فرهنگ در حوزه بشود. این یک

دو: مراکز و موسسات اندکی که هست. این ها را دست کم نگیرید. بگذارید من از غرب برای شما مثال بزنم. الان می گویند در دنیای غرب پوزیتیویسم حاکم است. مگر پوزیتیویست ها که بودند؟ یک حلقه ای در وین اتریش، یک ده پانزده بیست نفر جمع شدند و پوزیتیویسم منطقی را راه انداختند. یا مثلا مکتب فرانکفورت. چند نفر بودند. گاهی اوقات یک عده ی قلیلی یک جریانی را قرن ها راه اندازی می کنند. یعنی جمع قلیل را دست کم نباید گرفت.

نکته ی سوم: همین جمعی که الان ما یک مباحثه ای خدمتتان داشتیم. اول جلسه عرض کردم که خواهش بنده این است که بحث بنده را یک بار دیگر گوش دهید. این نه از باب این که حرف های من خیلی مهم بود. می خواهم یک بار دیگر دقیق تر گوش بدهید، غیر از آن چیزی که در این جلسه استماع کردید. روی آن فکر کنید. خب ما این حرف ها را زدیم. این هم حاصل ده سال کار است. الان حدود ده سال است که در حوزه ی فقه نظام ولایی دارم کار می کنم. حاصل ده سال را در یک ساعت خدمتتان ارائه کردیم. حداقل خود شما فکر کنید. اگر پذیرفتید دنبال کنید. چرا ما به دیگران خرده بگیریم. مگر این مدرسه ی مبارکه دغدغه ی ولایی ندارد. دغدغه ی تحول ندارد. دغدغه ی تمدنی ندارد؟ یک وقت می خواهیم بیاییم در خیابان شعار بدهیم در دفاع از تمدن سازی. یک وقت هم لازم است این کار بشود. اما یک وقت هم نه، خودمان ببینیم چه نقشی داریم. تک تک ما در تمدن سازی یا تمدن سوزی نقش داریم. شما همه تان الحمد لله جوانید و با نشاطید و با استعدادید و انگیزه دارید. خب ده سال دیگر هر کدام شما می توانید بشوید یک فقیه نظام ساز. هر کسی در تخصص خودش. روی عرایض بنده فکر کنید. یک بار دیگر گوش بدهید و فکر کنید. بعد بگوئید ما یک جلسه ی دیگر می خواهیم نقد کنیم. اما اگر بعد از این گفتگوها و نقد و پرسش و پاسخ و ... پذیرفتید این تفکر را، شروع کنید و برنامه ریزی کنید. اول بیایید در حوزه ی فقه نظام ولایی کار کنید. یک سال اگر روی فقه نظام ولایی کار بکنید، بعد زیر مجموعه ی فقه نظام ولایی فقه نظام سیاسی و اقتصادی و ... آن ها هم هر کسی به اقتضای علاقه ای که دارد دنبال بکند.

ان شاء الله خدای متعال به ما توفیق عنایت کند عاقبت به خیر بشویم. در مسیر رضای حضرت ولی عصر گام برداریم و آن چه خیر است در حیات و ممات ما قرار دهد.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ

لطفاً جزوہ راز کاتال ایجابیہ، جلد اخ فریداری نغابید.